

## چرا آنها از ما نفرت دارند؟

گفت و گوی فریبا امینی با استیون کینزر، نویسنده کتاب‌های "سرنگونی" و "همه مردان شاه"

منبع: Iranian.com، ۱۱ می ۲۰۰۶.

برگردان: چشم انداز ایران

جالب‌ترین بود که گفت و گویی را در خصوص این کتاب با او ترتیب بدهم. کتاب با ماجرای اولین تغییر حکومت یعنی برکناری ملکه هاوایی، ملکه لیلوکالانی (Lilluokalani) در ۱۸۹۳ به دست عوامل دولت ایالات متحده آغاز می‌شود. ملکه لیلوکالانی که نزد مبلغان مذهبی تحصیل کرده بود بانویی روشنفکر به حساب می‌آمد که تلاش کرد تا از نفوذ شرکت‌های

آمریکایی و اروپایی در هاوایی بکاهد و از همین روتاج و تخت خود را از دست داد. کتاب در ادامه به شرح مداخله مستقیم دولت ایالات متحده در تغییر حکومت‌های کوبا، پورتوریکو و فیلیپین در اواخر قرن نوزدهم، ایران در سال ۱۹۵۳، گواتمالا در ۱۹۵۴، شیلی در ۱۹۷۸ و همچنین افغانستان و عراق در سال‌های اخیر می‌پردازد. جذاب‌ترین قسمت کتاب، فصل مربوط به ایران است که این بار از دیدگاه یکی از معماران کودتا یعنی وزیر وقت امور خارجه، جان فاستر دالس مورد تحلیل قرار گرفته است. کینزر درهای جدیدی را بسوی طرح این پرسش گشوده که آیا هر یک از این اقدامات به عمل آمده برای تغییر حکومت‌ها، عملاً در بلندمدت به نفع ایالات متحده تمام شده است یا خیر. وی مدعی

است که ایالات متحده با سرنگون کردن دولت‌هایی که از طریق دموکراتیک انتخاب شده بودند مسیر نارضایتی، بی‌اعتمادی و حتی تروریسم را در جهان مشخصاً در خاورمیانه هموار ساخته است و اینک گفت و گویی با استیون کینزر:

چه عاملی شما را به نوشتن این کتاب ترغیب نمود؟

سال‌ها پیش من در آمریکای جنوبی خبرنگار بودم و جنگ‌های نیکاراگوئه و گواتمالا را تحت پوشش قرار می‌دادم؛ پس از مدتی از خودم سوال کردم علت این وقایع چیست؟ چرا نیکاراگوئه تا این حد فقیر است؟ برای چه گواتمالا گرفتار چنین جنگ داخلی وحشتناکی شده؟ به هنگام پوشش خبری وقایع ایران نیز همین سوالات را از خودم پرسیدم. به تدریج این مطلب را دریافتم که ایران تا چه اندازه منزوی شده است. پس از آن کتاب‌هایی

برای مدت سه قرن، "گسترش سرزمینی"، حقیقت غالب در زندگی آمریکایی به‌شمار می‌آمده است. با رسیدن به سواحل اقیانوس آرام از یکسو و اشغال سرزمین‌های آزاد از سوی دیگر، این حرکت رو به گسترش تا اندازه‌ای متوقف شده است. پیش‌بینی این امر که حرکت رو به گسترش آمریکا نیروی خود را از دست داده، عجولانه خواهد بود و

فشار برای اتخاذ یک سیاست خارجی قدرتمندانه، ایجاد کنترل بر یک آبراه اقیانوسی، احیای اقتدار مادر دریاها و توسعه نفوذ آمریکا به سمت جزایر اطراف و کشورهای مجاور، نشانه‌هایی است که می‌تواند تداوم این حرکت رو به گسترش را کماکان به اثبات برساند. (فردریک جکسون ترنر (Frederick Jackson Turner)، ۱۸۹۳)

استیون کینزر در جامعه ایران یک نویسنده شناخته‌شده به حساب می‌آید. کتاب وی با عنوان "همه مردان شاه" که به توصیف کودتای ۱۹۵۳ [۱۳۳۲] در ایران می‌پردازد به یک رمان جاسوسی شباهت دارد و هم در ایران و هم در ایالات متحده از آن تقدیر شده است. او صدها ای‌میل از سراسر جهان دریافت داشته که یکی از

آنها از سوی مردی است که به هنگام بازدید دکتر محمد مصدق از ناخوس آزادی - به نشانه اعلام دوستی میان دو ملت ایران و آمریکا - تنها یک کودتای خردسال در فیلادلفیا بوده است. این پسر خردسال در آن هنگام دسته‌گلی را به نخست‌وزیر ایران تقدیم نمود. کینزر که مدت زیادی به عنوان خبرنگار نیویورک تایمز مشغول به کار بوده اکنون این روزنامه را ترک نموده

و به تدریس روزنامه‌نگاری در دانشگاه شمال غربی ایالت ایندیانا اشتغال دارد. اوزمانی مدیر دفتر تایمز در استانبول بوده و پوشش خبری جنگ‌های نیکاراگوئه، گواتمالا و صربستان را نیز برعهده داشته است. در حال حاضر، کینزر کتاب تازه‌ای را با عنوان: "سرنگونی: یک قرن تغییر حکومت‌ها به دست آمریکا از هاوایی تا عراق" منتشر ساخته است.

وی پیشنهاد کرد که من نقدی بر کتابش بنویسم، ولی به اعتقاد من برای خوانندگان



پوشش‌های علمی و مطبوعات

ما مردمان بسیار مهربانی هستیم و واقعاً از تصور این‌که در نقطه‌ای از جهان ظلمی رخ بدهد نفرت داریم. این استدلال، در کنار ساده‌لوحی مردم ما درباره جهان خارج باعث می‌شود به حمایت از هرگونه مداخله که برای نجات دیگران به ما عرضه می‌گردد، مشتاق شویم

برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها نوشتیم؛ یک کتاب درباره نیکاراگوئه، یک کتاب درباره گواتمالا و یکی هم در مورد ایران. در آن زمان تصور می‌کردم به جواب این پرسش رسیده‌ام که چرا این کشورها دچار تمام آن مشکلات هستند. من به شرح این موضوع پرداختم که چگونه ایالات متحده حکومت‌های پیشرو، ملی‌گرا و متجدد را سرنگون ساخت تا حکومت‌های دیکتاتوری را جایگزین آنها نماید. به این نتیجه رسیدم که به جای شرح روز به روز این درگیری‌ها و حرکت‌های سرکوبگرانه، باید عقب‌بایستم و این وقایع را در کنار عوامل محیطی آن مورد بررسی قرار دهم و بیان کنم که در پشت پرده چه وقایعی در جریان بوده است.

برای بررسی واقعه‌ای نظیر کودتای ۲۸ مرداد در ایران، نه تنها باید به درک وقایعی که در اوایل دهه ۱۹۵۰ در کل جهان روی می‌داد نایل شد، بلکه ضروری است این موضوع را مورد مطالعه قرار دهیم که عملکرد واقعی ایالات متحده در آن زمان چگونه بوده است. آنچه در این کتاب تازگی دارد، آن است که به جای مطالعه جداگانه وقایع مورد اشاره به صورت زنجیره ناپیوسته‌ای از وقایع منفرد، من تلاش کردم تا آنها را در مسیر یک راه صدساله مورد بررسی قرار بدهم. من کودتای منجر به سرنگونی مصدق را در قالب یک قرن مداخلات خارجی آمریکا قرار دادم و به این صورت توانستم کودتای مزبور و تمام عملیات تغییر حکومت‌ها را که ایالات متحده در آن دست داشته به نحوی کامل‌تر توضیح دهم.

در طول یک دوران صدساله، دولت ایالات متحده قریب به ۱۴ رژیم را که اکثر آنها به استثنای حکومت نوریه‌گا و صدام به صورت دموکراتیک انتخاب شده بودند سرنگون ساخت که البته اولی رژیمی بسیار فاسد و دومی دیکتاتوری خون‌آشام به حساب می‌آمد. علت این روند چه بوده؟ آیا علت آن را باید در عوامل اقتصادی جست‌وجو کرد یا عوامل سیاسی؟

یکی از مزایای نگرش کلی به روند تغییر حکومت‌ها آن است که به این ترتیب می‌توان به برخی الگوها دست پیدا کرد. در این شیوه، وقایع را یکی پس از دیگری می‌بینید که مرتب تکرار می‌شوند. رویکرد من در این کتاب عبارت بود از مطالعه ۱۴ کشور مختلف و ۱۴ عرصه برای مداخله ایالات متحده و پاسخ به سه پرسش در خصوص هر یک از این مقاطع. پرسش اول آن است که چه اتفاق افتاد؟ چرا ما چنین کردیم و از دیدگاه تاریخی، آثار بلندمدت این اقدام چه بوده است؟ در اکثر موارد، آنچه در رفتار دولت‌های خارجی باعث جلب توجه دولت ایالات متحده شده عبارت بوده از آزادادن، تحت فشار قرار دادن، مقابله کردن یا اقدام برای کنترل عملکرد یک شرکت خارجی. اگر رهبر یک حکومت به شرکت‌های خارجی اجازه دهد که همکاری مایل هستند انجام بدهند و از آزادی عمل کامل برخوردار باشند، ایالات متحده علاقه چندانی به آن کشور نشان نمی‌دهد و حتی متوجه وجود آن هم نخواهد شد. از این رو اولین

مرحله‌ای که ایالات متحده توجه خود را به یک کشور معطوف می‌کند زمانی است که مدیران و سردمداران یک تجارت خاص برای عرض شکایت به کاخ سفید مراجعه نموده‌اند.

مرحله دوم در داخل کاخ سفید و مجموعه سیاستگذاری خارجی ایالات متحده به جریان می‌افتد. روسای جمهور ایالات متحده به صراحت برای دفاع از منافع شرکت‌های آمریکایی تصمیم به مداخله نمی‌گیرند. آنها انگیزه اقدام خود را از مسائل اقتصادی به عوامل ژئوپولیتیک تغییر شکل می‌دهند. واقعیت امریکسان است ولی دولت ایالات متحده با این شیوه به خود تلقین می‌نماید که هدف از مداخله، انگیزه‌های اقتصادی نیست، بلکه اقدام آنها دلائل ژئوپولیتیک دارد. رهبران آمریکا معتقدند که هرگاه رهبر یک کشور خارجی به آزدن یا مقابله یا ملی کردن یک شرکت آمریکایی دست بزند، ضد آمریکایی، ضد سرمایه‌داری و احتمالاً سرکوبگر و آلت دست قدرتی است که هدفش تضعیف آمریکاست.

مرحله سوم آن است که چگونه می‌توان این موضع را به جهان و به مردم آمریکا عرضه نمود. در این مرحله، توجیه کاملاً تازه‌ای پدیدار می‌شود. ما این کار را فقط برای رهایی بخشیدن به قربانیان حکومت ستمگر یک کشور خارجی انجام می‌دهیم. ماصرفاً به دنبال منافع محدود خود نیستیم، بلکه هدفمان کمک به قربانیان ظلم و تعدی است. این دلیل برای قانع ساختن ملت آمریکا بسیار موثر واقع می‌شود. ما مردمان بسیار مهربانی هستیم و واقعاً از تصور این که در نقطه‌ای از جهان ظلمی رخ بدهد نفرت داریم. این استدلال، در کنار ساده‌لوحی مردم ما درباره جهان خارج باعث می‌شود به حمایت از هرگونه مداخله که برای نجات دیگران به ما عرضه می‌گردد، مشتاق شویم.

**دالس وجود شیطان را در کمونیسم اتحاد شوروی مجسم می‌دید. هر چیزی که در مقابل کمونیسم می‌ایستاد از نظر وی مقبول به حساب می‌آمد**



**شباهت میان دالس و دولت کنونی آمریکا زیاد است. هر دوی آنها اعتقاد دارند که لازم نیست صبر کنیم تا فرایندهای سیاسی کشورهای خارجی به نتیجه نهایی خود برسند؛ بهترین روش آن است که هم اینک ضربه خود را وارد سازیم. مورخان به این دیدگاه، عنوان نگرش تاریخی به جهان را اطلاق می‌نمایند**

در کتاب "سرنگونی"، فصل مربوط به ایران از دیدگاهی متفاوت با آنچه در "همه مردان شاه" ارائه گردیده به رشته تحریر درآمده است. در اینجا ما کودتا را از نگاه جان فاستر دالس می‌بینیم. بسیاری از آنچه که وی در ذهن خود می‌پرورده به اندیشه‌های جورج بوش شباهت دارد. عواملی نظیر شخصیت جان فاستر دالس، باورهای مذهبی وی و حمایت او از شرکت‌های آمریکایی همگی یادآور بوش هستند. به اعتقاد شما برخی از این شباهت‌ها چیست؟

کودتایی که علیه مصدق انجام شد بخش محوری کتاب مرا تشکیل می‌دهد. من که پیش از این یک کتاب کامل را به این کودتا اختصاص داده بودم، تمایل داشتم این بار با رویکرد تازه‌ای به آن نگاه کنم. دلم نمی‌خواست فقط خلاصه مطالب کتاب "همه مردان شاه" را در این قسمت نقل نمایم. مایل بودم از زاویه جدیدی این کودتا را مورد بررسی قرار دهم. در کتاب دیگرم، دو شخصیت محوری عبارتند از مصدق و کریمیت روزولت (Kermit Roosevelt).

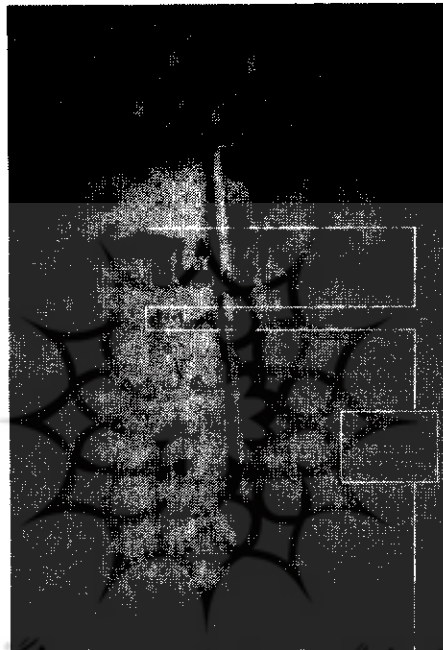
مأمور سیا که حکومت مصدق را سرنگون کرد، این بار، اندکی عقب‌تر ایستاده‌ام و ماجرا را از دیدگاه یک امریکایی، یعنی جان فاستر دالس، وزیر خارجه وقت تعریف می‌کنم که به یک شخصیت بدل شده است. دالس و بسیاری از سردمداران امروز واشنگتن دارای نقاط مشترک زیادی هستند. برخی از این مشترکات عبارتند از دفاع از منافع شرکت‌های امریکایی، حمایت از دسترسی امریکا به منابع اقتصادی کشورهای خارجی و دفاع از منافع استراتژیک ایالات متحده که البته در نظر دالس همگی با هم یکسان بودند. نقطه مشترک دیگر دالس با حکومت کنونی در واشنگتن، شور مذهبی آنهاست که مبنای مداخله‌های به اصطلاح راهب‌بخش آنان به شمار می‌آید.

**شما اشاره کردید که جان فاستر دالس فردی بسیار مذهبی بود؟ به این ترتیب، باورهای مذهبی وی چه نقشی در تصمیم‌گیری‌های او ایفا می‌کرد؟**

جان فاستر دالس فرزند یک واعظ و نوه یک مبلغ مذهبی بود که در سریلانکا مدفون گردیده است. او هر هفته در مراسم مذهبی کلیسا شرکت می‌جست. روزهای یکشنبه در مراسم پیش از گردهمایی اصلی کلیسا نیز حضور می‌یافت. او خود را موظف کرده بود که هر هفته چند آیه از کتاب مقدس را حفظ کند. ایمان مسیحی او بسیار قوی بود. زمانی وی حتی به این فکر افتاد که خود به کسوت روحانی درآید. ایمان مسیحی وی باعث می‌شد به این مطلب اعتقاد پیدا کند که جهان به خیر و شر تقسیم شده است. او اعتقاد داشت که روی زمین هر دو، هم راه‌الهی و هم راه شیطانی وجود دارد.

دالس وجود شیطان را در کمونیسم اتحاد شوروی مجسم می‌دید. هر چیزی که در مقابل کمونیسم می‌ایستاد از نظر وی مقبول به حساب می‌آمد. او مخالف هرگونه تماس میان کشورهای کمونیست و ایالات متحده بود. با برگزاری هیچ‌گونه دیدار رسمی میان آیزنهاور و رهبران کشورهای کمونیست موافقت نداشت و به تبادل فرهنگی با این کشورها علاقه نشان نمی‌داد. او سال‌ها در این راه جنگید که مانع پوشش خبری مسائل کشور چین توسط روزنامه‌نگاران امریکایی شود.

وی بر این اعتقاد بود که هرگونه توافق میان دولت ایالات متحده و کشورهای کمونیست یک اشتباه است، زیرا تنها حیل‌ای است جهت وادار ساختن ایالات متحده به تخفیف ارزش‌های خود، تا کمونیست‌ها بتوانند به درون ما نفوذ نموده و ما را به زیر بکشند. با این



**دالس فقط یک وکیل متخصص در امور شرکت‌ها نبود، بلکه موفق‌ترین و گرانقیمت‌ترین وکیل امریکا به حساب می‌آمد. در حقیقت به گفته برخی از کسانی که زندگینامه وی را نوشته‌اند، او گران‌ترین وکیل در تمام جهان محسوب می‌شد. او در دوران فعالیت خصوصی خود تقریباً وکالت تمام شرکت‌های بزرگ چندملیتی در ایالات متحده را برعهده داشت و هنگام رسیدن به مقام وزارت امور خارجه، در خصوص منافع امریکا در جهان نگرشی کاملاً اقتصادی داشت**

دیدگاه، وی اشتیاق فراوانی جهت ضربه زدن به کمونیسم در جهان داشت. در سال ۱۹۵۲، دالس مشاور رئیس‌جمهور بود و در چندین سخنرانی، او و آیزنهاور قول دادند که در صورت پیروزی در انتخابات، کمونیسم را به عقب برانند. پس از پیروزی آیزنهاور در انتخابات، آنها مجبور بودند از خود سوال کنند که چگونه باید این کار را انجام بدهیم؟ قولی که آنها به مردم امریکا داده بودند بسیار غیرواقع‌بینانه بود. آنها نمی‌توانستند مسکورا بمباران کنند یا به چین حمله نمایند. در واقع آنها به هیچ‌کسوری نمی‌توانستند حمله کنند. من تصور می‌کنم که آنها در زمان خود به صورت جدی با این پرسش روبرو بودند. درست در همان

زمان، یک مأمور مخفی انگلیسی، همچون یک هدیه آسمانی از بریتانیا به واشنگتن آمد تا با دالس ملاقات نماید و به او گفت، من کشوری را می‌شناسم که کمونیست‌ها در آن حال اوج‌گیری هستند و آن کشور ایران است. این درست همان مطلبی بود که دالس انتظار شنیدن آن را می‌کشید. او بلافاصله روی پروژه ایران چنگ انداخت و آن را به عنوان راهی برای اثبات این مطلب تعقیب نمود که دولت جدید سخت مشغول مبارزه با کمونیسم و عقب‌راندن آن می‌باشد. البته این حقیقت که ایران یک کشور کمونیستی به‌شمار نمی‌آمد، اندکی برای دالس مانع ایجاد می‌کرد ولی چندان جدی نبود. در واقع، در یکی از جلسات برگزار شده با حضور آیزنهاور، رئیس‌جمهور در این خصوص از دالس سوال کرد و او اعتراف نمود که مصدق یک کمونیست نیست، ولی سرنگونی وی بسیار آسان است و امکان دارد کمونیست‌ها جای وی را بگیرند. پس بهترین کار آن است که پیش از دیر شدن، از شروی خلاص شویم.

از این رو در این جهت نیز شباهت میان دالس و دولت کنونی امریکا زیاد است. هر دوی آنها اعتقاد دارند که لازم نیست صبر کنیم تا فرایندهای سیاسی کشورهای خارجی به نتیجه نهایی خود برسد؛ بهترین روش آن است که هم‌اینک ضربه خود را وارد سازیم. مورخان به این دیدگاه، عنوان نگرش تاریخی به جهان را اطلاق می‌نمایند. براساس این نگرش، جهان جای بسیار خطرناکی است و همه جای آن مملو از تهدیدهای گوناگون است، همه دشمن ما هستند و راه حفاظت ما از خودمان آن است که به کسانی که ممکن است در آینده برای ما خطر به حساب آیند، از هم‌اینک ضربه وارد کنیم. به اعتقاد من، جان فاستر دالس و بسیاری

از اعضای دولت کنونی در این دیدگاه اشتراک دارند.

دالس در عین حال یکی از وکلای متخصص در امور شرکت‌ها بود که در زمان فعالیت خود وکالت بسیاری از شرکت‌های بزرگ از جمله شرکت میوه ایالات متحده (United Fruit Company) را به عهده داشت. ارزیابی شما از نقش وی به عنوان وکیل چیست و چگونه این نقش بر ذهنیت وی نسبت به رفتار با دیگر دولت‌ها تأثیر گذاشته است؟

دالس فقط یک وکیل متخصص در امور شرکت‌ها نبود، بلکه موفق‌ترین و گران‌ترین وکیل امریکا به حساب می‌آمد. در حقیقت به گفته برخی از کسانی که زندگینامه وی را نوشته‌اند، او گران‌ترین وکیل در تمام جهان محسوب می‌شد. او در دوران فعالیت خصوصی خود تقریباً وکالت تمام شرکت‌های بزرگ چندملیتی در ایالات متحده را برعهده داشت و هنگام رسیدن به مقام وزارت امور خارجه، در خصوص منافع امریکا در جهان نگرشی کاملاً اقتصادی داشت. وی بر این باور بود که شرکت‌های امریکایی طلا به دار قدرت امریکا هستند و هر حکومتی که به مقابله با شرکت‌های امریکایی برخیزد در حقیقت قدرت امریکا را به چالش کشانده است. او هیچ برنامه‌ای برای توسعه اجتماعی یا حقوق بشر نداشت. تنها برنامه او در رابطه با اقتدار اقتصادی بود و اعتقاد داشت که باید به شرکت‌های امریکایی اجازه داده شود آزادانه در جهان به

فعالیت بپردازند و در قضاوت خود نسبت به تمامی کشورها و نه فقط کشورهایی که ما به عنوان چپ‌گرا می‌شناختیم، تنها این موضوع را در نظر می‌گرفت که آیا مزاحم شرکت‌های امریکایی فعال در خاک خود می‌شوند یا خیر.

در این خصوص یک مثال مطرح می‌کنم؛ در دوران تصدی پست وزارت خارجه توسط دالس در دهه ۱۹۵۰، دو کشور از امریکای مرکزی تلاش کردند دولت‌هایی اصلاح‌گرا و متجدد را در رأس حکومت خود مستقر سازند که در تعقیب عدالت اجتماعی باشد. این دو کشور عبارت بودند از کاستاریکا و گواتمالا. کشور کاستاریکا در دوران استقرار دولت دالس و آیزنهاور در امریکا توانست دموکراسی اجتماعی مورد نظر خود را توسعه دهد و به موفق‌ترین کشور در آن منطقه از جهان مبدل گردد. اما در مقابل، دموکراسی اجتماعی گواتمالا به طرز بی‌رحمانه‌ای سرکوب شد و در جریان این عملیات، باروی کارآمدن نظام دیکتاتوری، این کشور به ورطه ۳۰ سال ناآرامی داخلی کشانده شد. تفاوت این دو کشور در کجا بود؟ در گواتمالا، شرکت عظیم امریکایی United Fruit حضور داشت که پای ایالات متحده را به دخالت در آن کشور باز نمود. در کاستاریکا هیچ شرکت

امریکایی بزرگی حضور نداشت. کاری که مردم کاستاریکا در کشور خود انجام می‌دادند، با آنچه مردم گواتمالا در پی اجرای آن بودند تفاوت نداشت. تنها تفاوت در آنجا بود که اصلاحات ارضی و دیگر اصلاحات در دست اجراء، مزاحم ایالات متحده نبود و در نتیجه هیچ مداخله‌ای در آن کشور به وقوع نپیوست.

در خصوص تلاش امریکا برای حمله به ایران و تغییر حکومت آن کشور چه می‌اندیشید؟ آیا به اعتقاد شما حمله به ایران امری قریب الوقوع است؟ ایران یک نمونه کلاسیک برای به تصویر کشیدن این موضوع است که چراسرنگون ساختن حکومت‌ها نمی‌تواند مفید واقع شود. اگر ایالات متحده در سال ۱۹۵۳ در ایران مداخله نکرده بود، رژیم می‌که اکنون در آن کشور مستقر است هرگز مجال ظهور پیدا نمی‌کرد. ما پس از مدتی تأخیر، بهای مداخله خود را در آن کشور می‌پردازیم. در حال حاضر، ایالات متحده در موقعیت منحصر به فردی در برابر ایران قرار گرفته است.

روابط ما با ایران با تمام کشورهای دیگر فرق دارد. ما در یک دهه گذشته با برخی از هولناک‌ترین نظام‌های دیکتاتوری در جهان وارد مذاکره شده‌ایم. ما با حکومت وحشت در کره شمالی و حکومت نژادپرست آفریقای جنوبی مذاکره نمودیم و با استالین و چین هم روابط تجاری برقرار کردیم. تنها یک کشور در جهان وجود دارد که امریکا قاطعانه از مذاکره با آن خودداری می‌کند و آن ایران است. بر همین اساس، در چند سال گذشته من از خیلی از ایرانیان مقیم امریکا پرسیده‌ام که چرا چنین است؟

اکثر آنها یک پاسخ به این سوال من می‌دهند: انقلاب اسلامی ضربه عظیمی برای ایالات متحده بوده است. شاه کنار زده شد، به عبارت دیگر، انقلاب اسلامی باعث شد ماکشوری را که محل ابراز قدرتمان در منطقه به‌شمار می‌آمد از دست بدهیم. رژیم جدید کار خود را با گروگان گرفتن دیپلمات‌های امریکایی آغاز نمود و این اقدام به اندازه‌ای امریکا را تحقیر کرد که موجب فروپاشی ریاست جمهوری کارتر گردید. این رژیم بخش اعظم وقت خود را در ۲۵ سال گذشته صرف تضعیف فعالانه و بعضاً خشونت‌آمیز منافع امریکا و غرب در سراسر جهان نموده است.

بسیاری از سردمداران و اشننگتن احساس می‌کنند که رژیم ایران در چندین نوبت به ما ضربه وارد ساخته، ولی ما فرصت تلافی آن را نداشته‌ایم. این وضعیت یک مانع روانی بر سر راه تجدید روابط به وجود آورده است و موجب پیدایش این احساس شده که ما باید به جای مذاکره، به آنها ضربه وارد کنیم. ما قصد سازش با تهران را برخلاف دیگر حکومت‌ها نداریم و می‌خواهیم آنها را لگدمال کنیم. ما اکنون به یک بحران جدی با ایران نزدیک می‌شویم که

**همه دشمن ما هستند و راه حفاظت ما از خودمان آن است که به کسانی که ممکن است در آینده برای ما خطر به حساب آیند، از هم اینک ضربه وارد کنیم. به اعتقاد من، جان فاستر دالس و بسیاری از اعضای دولت کنونی در این دیدگاه اشتراک دارند**

**دالس بر این باور بود که شرکت‌های امریکایی طلا به دار قدرت امریکا هستند و هر حکومتی که به مقابله با شرکت‌های امریکایی برخیزد در حقیقت قدرت امریکا را به چالش کشانده است**

**چرا ما در قضاوت خود نسبت به این حکومت‌ها اشتباه کردیم؟ من تصور می‌کنم این امر یک علت ویژه دارد. برخی می‌گویند تنها دلیل آن طمع بوده؛ این که ما به دنبال فرصت کسب پول بیشتر از محل این کشورها بوده‌ایم**

پرونده و مجرای ۱۳۸۵  
۴  
ایران



نباید آن را دست کم گرفت. در این وضعیت اضطراری، لازم است که ایالات متحده فوراً رفتار کودخانه خود را در خودداری از مذاکره با رژیم ایران کنار بگذارد. آیا مذاکرات با ایران می تواند موفقیت آمیز باشد؟ در وهله اول باید توجه داشت که این مذاکرات به موفقیت نخواهد انجامید، مگر آن که ایالات متحده مستقیماً وارد آن شود. نه ارو پا و نه هیچ شریک دیگری در مذاکرات قادر نیست آنچه را که ایران می خواهد تأمین کند. ایران خواهان تضمین های امنیتی و عضویت کامل در جامعه جهانی است. دادن این ضمانت ها تنها از ایالات متحده برمی آید. در حال حاضر، ایرانی ها حاضرند تنها برای مذاکره در خصوص مسائل هسته ای

پای میز مذاکره حاضر شوند. آنها تنها هنگامی به مذاکره رغبت نشان می دهند که تمام مسائل موجود قابل طرح باشد. اگر شما تمام موارد نارضایتی خود را از ما مطرح کنید و ما هم بتوانیم شکایت های خود را از شما طرح نماییم، آن گاه نقطه ای برای شروع مذاکره یافته ایم. این تنها آغاز کار به حساب خواهد آمد. این حقیقت جای انکار ندارد که ایالات متحده به نوبه خود برخی اعتراضات معتبر و منطقی را علیه حکومت ایران مطرح می سازد که طرح آن موجه است، ولی نباید فراموش کنیم که ایران نیز با ایالات متحده مسائلی دارد؛ نخست و از همه مهم تر آن که ایالات متحده تنها حکومت دموکراتیکی را

که ایران در طول تاریخ خود داشته نابود کرده است. بسیاری از مردم ایران هنوز این خاطره را به روشنی در ذهن دارند. تصور کنید که ایرانی ها چه احساسی نسبت به این موضوع می توانند داشته باشند. هنگامی که ایالات متحده انگشت اتهام خود را به سوی آنان دراز می کند و می گوید که شما بی رحم و دیکتاتور هستید و نظام شما باید دموکراتیک باشد! طبیعی است که

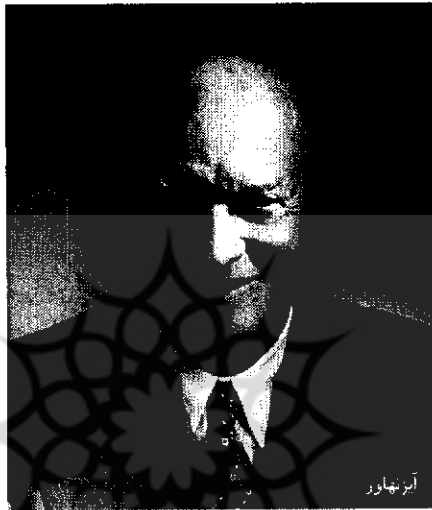
ایرانی ها پاسخ خواهند داد، ما یک دموکراسی بودیم تا این که سر و کله شما پیدا شد و حکومت ما را از بین بردید. امریکایی ها باید متوجه باشند که هر دو طرف این مناقشه، دیدگاه های مشروعی علیه یکدیگر دارند و آنها باید خود را آماده بحث در خصوص این مسائل نمایند.

مشخصه مشترک اقدامات ایالات متحده در این کشورها چه بوده است؟ آیا تصور نمی کنید که در حقیقت، اکثر حکومت هایی که به دست امریکا سرنگون شدند حکومت های ملی گرا بودند و در عین حال، از اتحاد شوروی طرفداری نمی کردند؟ هنگامی که فصل های مختلف کتاب را می خوانید به این نتیجه می رسید که بیشتر این حکومت ها می خواستند به ایالات متحده نزدیک شوند، ولی امریکا به نحوی آنها را پس زد؟

ایالات متحده به طرز وحشتناکی در قضاوت خود نسبت به رهبران ملی گرای دیگر کشورها دچار اشتباه شد. این رهبران تلاش می نمودند تا کشورهای خود را در مسیر توسعه قرار دهند. این کشورها از منابع طبیعی برخوردار بودند، ولی منابع آنها تحت سلطه شرکت های خارجی قرار داشت. آنها قصد داشتند کنترل این منابع را دوباره به دست بگیرند. ما این حقیقت را درک نکردیم. به تصور ما، تمامی این حکومت ها به عنوان قسمتی از یک توطئه جهانی تحت کارگردانی نیروهای ضد امریکایی فعالیت می نمودند. چرا ما در قضاوت خود نسبت به این حکومت ها اشتباه کردیم؟ من تصور می کنم این امر یک علت ویژه دارد.

برخی می گویند تنها دلیل آن طمع بوده؛ این که ما به دنبال فرصت کسب پول بیشتر از محل این کشورها بوده ایم. البته این استدلال مسلماً به نوبه خود دارای منطقی است، ولی مسئله وجه دیگری نیز دارد. دولت مردان امریکایی، دیپلمات ها و سیاستگذاران عرصه خارجی این کشور در زمینه تاریخ دیپلماسی آموزش دیده اند. اما از دیدگاه امریکایی ها، تاریخ دیپلماسی معمولاً یعنی تاریخ اروپا، آنچه امریکایی ها مطالعه می کنند همین است. به همین علت است که بزرگواران سیاست خارجی امریکا با مفاهیمی نظیر بلوک های قدرت، جنگ برای پیروزی و قدرت های بزرگ که کشورهای کوچک را تنها برای تأمین اهداف خود مورد بهره کشی قرار می دهند آشنا هستند، اما اشتیاق فراوان مردم کشورهای فقیر برای به دست آوردن کنترل منابع طبیعی خود هرگز در تاریخ اروپا یک عامل مهم به شمار نمی آمده است. این عامل تنها در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین اهمیت دارد. امریکایی ها کاملاً با مفهوم ملی گرایی بیگانه بودند و هرگز در مورد آن به تفکر نمی پرداختند و نمی دانستند که استعمار شدن یا زیر سلطه یک قدرت غول آسای خارجی قرار گرفتن چه معنایی دارد. این موضوع هرگز در طول تاریخ ما مطرح نبوده است. به همین دلیل من تصور می کنم این اندیشه که چنین کشورهایی جزء یک توطئه جهانی هستند به نظر رهبران ما منطقی تر از این اندیشه بوده که رهبران این کشورها تنها ندای نیازمندی مردمان بی امید کشور خود را بازتاب می دهند.

حتی در کوبا، فیدل کاسترو پیش از متحد شدن با شوروی امیدوار بود بتواند روابط خوبی با همسایه شمالی خود برقرار کند. در واقع، کاسترو خود عضو خانواده ای از ملاکان بود و برای رسیدن به شغل و کالت تحصیل می کرد. اما او به نحوی به سوی اردوگاه سوسیالیسم کشانده شد. این مطلب در مورد آئنده در شبلی،



آبرنهار

**جهادگرانی که با آن همه جدیت توسط ما آموزش دیده بودند. پس از رفتن ما چه کردند؟ آنها به روستاهای خود بازنگشتند تا به کسب و کار مشغول شوند، بلکه همان طور جهادی باقی ماندند و سپس به نیروهای طالبان مبدل شدند، یعنی همان حکومتی که اسامه بن لادن را در خاک خود پناه داد. با نگاه به گذشته مشخص می شود آنچه تراژدی ۱۱ سپتامبر را بر سر ما آورد، مداخله امریکا در افغانستان و ناتوانی در تداوم فعالیت در آن کشور بوده است**

تاریخ و رویدادها ۱۳۸۵ آذرماه

آریز در گواتمالا و بسیاری دیگر هم صدق می‌کند. آیا بسیاری از این رهبران رژیم‌های مختلف سرنگون شده توسط امریکایی‌ها از آن‌ها که چپ‌گرا باشند، طرفدار غرب و تحصیل کرده اروپای غربی و ایالات متحده نبودند؟

اجازه بدهید بحث خود را از کاسترو آغاز کنیم. در سال ۱۸۹۸، ایالات متحده با وطن پرستان کوبایی در راه براندازی استعمار اسپانیا متحد شد. ما این کار را زمانی انجام دادیم که پیش از آن به کوبا قول داده بودیم پس از پیروزی در جنگ استقلال، نیروهای خود را از آن کشور بیرون خواهیم برد. اما هنگامی که جنگ به پایان رسید، نظر خود را عوض کردیم. ما خواهان وجود یک کوبای مستقل نبودیم، زیرا کوبای مستقل تلاش می‌کرد تا مزارع بزرگ نیشکر را از دست امریکایی‌ها خارج سازد. چنین حکومتی در خصوص حجم کالا‌های وارداتی از ایالات متحده محدودیت وضع می‌کرد تا کارخانه‌های کوبایی بتوانند رشد کنند. ما چنین چیزی را نمی‌خواستیم و قول خود را مبنی بر این که به کوبا اجازه می‌دهیم مستقل شود، شکستیم. ما سال‌ها با انتصاب یک حاکم نظامی و تعدادی دیکتاتور ارتشی، حکومت کوبا را در دستمان خود گرفتیم. شصت سال پس از این ماجرا، فیدل کاسترو در انقلاب خود به پیروزی رسید. او در ژانویه ۱۹۵۹ از تبه‌ها پایین آمد و در اولین سخنرانی خود به همین دوران اشاره نمود. او در خصوص عقاید سیاسی یا برنامه خود برای حکومت جدید چیزی نگفت و در عوض اعلام نمود: "من به مردم کوبا یک قول می‌دهم. این بار دیگر ماجرای سال ۱۸۹۸ تکرار نخواهد شد که امریکایی‌ها وارد کشور ما شدند و خود را ارباب ما کردند. ما اجازه این کار را نخواهیم داد."

بیشتر امریکایی‌ها در آن زمان متوجه معنای حرف کاسترو نمی‌شدند، ولی به اعتقاد من، سخنرانی وی نشان‌دهنده مطلب بسیار مهمی بود. این سخنرانی نشان می‌دهد که مردم کشورهای خارجی تا چه حد از اقدامات امریکا به هنگام مداخله در کشورشان سرخورده می‌شوند به نحوی که زخم‌های آن ناسل‌ها و دهه‌های متمادی در قلب آنان باقی می‌ماند. این زخم‌ها بالاخره یک روز سر باز خواهد کرد و این همان اتفاقی است که در کوبا، ایران و بسیاری از کشورهای دیگر به وقوع پیوسته است.

هم در عراق و هم در افغانستان، دولت ایالات متحده مدعی شد که حکومت‌های مستقر در آن کشورها به شدت سرکوبگر هستند و مردم در نهایت از مداخله امریکا منتفع خواهند گردید. آیا با این گفته موافق هستید؟

افغانستان مثالی است که نشان می‌دهد ایالات متحده پس از مداخله در یک کشور آن را به حال خود رها می‌سازد. این شیوه یک الگوی متداول در تاریخ امریکا به حساب می‌آمده است. امریکایی‌ها اساساً امپریالیست‌های بدی هستند. همچنین ما استعمارگران بدی به‌شمار می‌آیم، اصولاً توانایی این کار در خون ما نیست. برای انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و هلندی‌ها، رفتن به یک کشور و صدسال ماندن در آنجا امری بسیار عادی تلقی می‌شد. امریکایی‌ها چنین

احساسی ندارند. ما خودمان در گذشته مستعمره بوده‌ایم و اصولاً قصد استعمار کردن نداریم. به همین دلیل، ما وقتی در افغانستان وارد مداخله شدیم که اتحاد شوروی قبلاً در آنجا مستقر گردیده بود.

در زمان استقرار یک حکومت مورد حمایت شوروی در کابل، ما ده‌ها هزار تن از نیروهای متعصب جهادی مسلمان را در زمینه شیوه‌های تروریسم و جنگ تعلیم دادیم. بالاخره، به دنبال اجرای پرهزینه‌ترین عملیات سیا در طول تاریخ، این جهادگران به پیروزی رسیدند و حکومت مورد حمایت شوروی در افغانستان را سرنگون ساختند. درست در همین زمان بود که ایالات متحده تصور کرد مأموریتش در افغانستان به پایان رسیده است. همه به خانه برگشتیم و مثل همیشه تصور کردیم که مداخله ما هیچ تأثیر منفی به همراه نداشته است؛ اما آن جهادگرانی که با آن همه جدیت توسط ما آموزش دیده بودند. پس از رفتن ما چه کردند؟ آنها به روستاهای خود بازنگشتند تا به کسب و کار مشغول شوند، بلکه همان‌طور جهادی باقی ماندند و سپس به نیروهای طالبان مبدل شدند، یعنی همان حکومتی که اسامه بن لادن را در خاک خود پناه داد. با نگاه به گذشته مشخص می‌شود آنچه تراژدی ۱۱ سپتامبر را بر سر ما آورد، مداخله امریکا در افغانستان و ناتوانی در تداوم فعالیت در آن کشور بوده است.

وضعیت صدام کمی متفاوت است، ولی در عین حال قابل مقایسه با آنچه گفتیم می‌باشد. صدام سالیان سال دوست ایالات متحده محسوب می‌شد. او یک دیکتاتور سرکوبگر بود ولی این موضوع در مورد بسیاری از دیکتاتورهایی که مورد حمایت ما قرار داشتند صدق می‌کرد. مداخله امریکا در عراق مبتنی بر یک تصور رویایی بود که محور نگرش ما به جهان خارج به حساب می‌آید. براساس این رویا، مردم سراسر جهان واقعاتمایل دارند تحت همان نظام سیاسی و اقتصادی ایالات متحده زندگی کنند. چرا نباید چنین باشد؟

مطابق این نظریه، علت امر تنها آن است که یک عده معدود افراد ناباب و گانگستر در رأس حکومت آن کشورها مانع از این امر هستند که مردمشان آزاد، دموکراتیک و طرفدار امریکا باشند. چنانچه ما فقط از شر این گروه معدود خلاص شویم، تمام مردم کشور فوراً با آغوش باز از تمام چیزهای امریکایی استقبال خواهند نمود

و با امریکا رفتار دوستانه‌ای در پیش خواهند گرفت. فقط امریکایی‌ها دچار این رویا هستند. هیچ‌کس دیگری در جهان پیدا نمی‌شود که اعتقاد داشته باشد دیگران عاشق این هستند که شبیه ما بشوند. به همین علت است که امریکا به‌عنوان قهرمان تغییر حکومت‌ها در جهان شناخته شده است. آنها مشتاق به تضمین دستیابی ما به منابع طبیعی و بازارهای خارجی هستند و این کار را بدین شکل توجیه می‌نمایند که ما فقط در صدد گسترش یک نظام سیاسی در جهان هستیم که در خانه، ضامن موفقیت ما بوده است. ما فرض می‌کنیم که تمام مردم جهان دوست دارند مثل ما باشند، زیرا خود را موفق‌ترین نظام حاکم در طول تاریخ قلمداد می‌کنیم. فرض ما بر این است که

**اشتیاق فراوان مردم کشورهای فقیر برای به دست آوردن کنترل منابع طبیعی خود هرگز در تاریخ اروپا یک عامل مهم به‌شمار نمی‌آمده است. این عامل تنها در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین اهمیت دارد**



**در زمان استقرار یک حکومت مورد حمایت شوروی در کابل، ما ده‌ها هزار تن از نیروهای متعصب جهادی مسلمان را در زمینه شیوه‌های تروریسم و جنگ تعلیم دادیم**

در مسیر سرنگون ساختن حکومت دیگر کشورها فقط در حال کمک به دیگران هستیم.

بنابر این شما تصور می کنید که عبارت "چرا آنها از ما نفرت دارند" واقعا سوال بجایی است؟

من تمام کسانی را که کتاب مرا می خوانند با طرح این پرسش به چالش می کشانم. پس از خواندن کتاب، پاسخ پرسش را هم به دست خواهید آورد. در این دوره بحرانی از روابط میان ایالات متحده و ایران، پیام شما خطاب به ایرانی تبارهای مقیم امریکا چیست؟

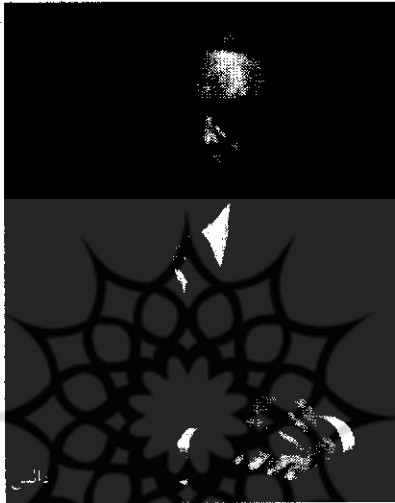
به نظر می رسد ایالات متحده آماده به راه انداختن یک حمله نظامی علیه ایران است. آنهایی که تاریخ مداخله ایالات متحده در ایران را مطالعه نموده اند نمی توانند معتقد باشند که چنین عملیاتی به یک پایان خوش می انجامد. من به خوبی درک می کنم که چرا حکومت تهران مایل به بالابردن تنش هایی میان خود و ایالات متحده است. آنها به روشنی در یافته اند که بهترین شیوه برای متحد ساختن مردم ایران در حمایت از حکومت، حمله امریکا علیه ایران است. حمله احتمالی امریکا یا اسرائیل به ایران، به رهبران ایران امکان می دهد در میان مردم پایگاه گسترده ای پیدا کنند. طبیعی است که اگر کشور آنها مورد حمله واقع شود تعداد زیادی از مردم ایران از حکومت خود حمایت خواهند کرد. رهبران ایران از این موضوع آگاهند و به اعتقاد من آنها بسیار خوشحال خواهند شد اگر امریکا کشورشان را بمباران کند.

من علت این موضوع را درک می کنم که چرا حکومت تهران از حمله امریکا به ایران هراسی ندارد. اگر ایرانی ها از احتمال چنین حمله ای وحشت زده شوند. که تا به حال نیز شده اند. نیاز به مطرح ساختن مواضع خود خواهند داشت؛ اکنون وظیفه ایرانی تبارهای مقیم امریکا است که به عنوان یک گروه، عزم مشترک خود را جزم نموده و به همگان اعلام دارند که چنین حملاتی از حمایت تعداد زیادی از مردم ایران برخوردار نخواهد بود. من به امید رسیدن روزی هستم که جمعیت زیادی از ایرانی ها از سراسر امریکا در واشنگتن گرد هم آیند و برای دولت ایالات متحده روشن کنند که مخالف حمله علیه ایران هستند. برای ملت ایران دو حالت متصور است: حالت اول، مشکلات و انتقادات جدی ای که با حکومت موجود دارند. حالت دوم عبارت است از تهدید

بمباران از سوی ایالات متحده. ایرانی تبارهای مقیم امریکا باید مخالفت خود را با هر دو اعلام دارند. شما دوبار به ایران سفر کرده اید و مطمئن دوست دارید باز هم به آنجا بروید. شما کتاب اول خود را به ملت ایران تقدیم کردید که بسیار تأثیر گذار بود. آیا اگر امروز شما را دعوت کنند

به آنجا خواهید رفت؟

اول باید جمله شما را کمی تصحیح کنم. فرمودید من دو بار به ایران رفتم که البته واقعیت آن است که دو بار و نیم به ایران سفر کرده ام! بعد از انتشار کتاب "همه مردان شاه" برای سفر به ایران ویزا گرفتم و در حال بستن چمدان خود بودم که از سوی نماینده دولت ایران با من تماس گرفته شد که ویزای من باطل شده است. خیلی ناراحت شدم و به او گفتم که به هر حال خواهم آمد. ویزای صادر شده در دست من است و همه مصاحبه های لازم را نیز انجام داده ام. او خیلی مودبانه به من گفت اگر این کار را انجام دهم در فرودگاه تهران دستگیر خواهم شد. کمی فکر کردم و گفتم نظرم عوض شده و اصلاً نخواهم آمد. فکر می کنم این موضوع که اول به من ویزا داده شد ولی بعداً آن را باطل کردند، نشان دهنده حقیقتی است که بسیاری از مردم ایران آن را درک می کنند. در تهران، یک قدرت واحد، یا یک صدای واحد وجود ندارد. کسانی که مرا به ایران دعوت کردند بر این عقیده بودن که تجلیل من از دکتر مصدق و شرح حکومت وی، برای ایران بسیار مثبت است. اما در آخرین لحظه ویزای من توسط کسانی باطل شد که از آنچه مصدق نماد آن محسوب می شود، در هراسند. این تقابل که در ایران باعث رنج و ناراحتی فراوانی شده همان تقابلی است که ابتدا منجر به صدور و سپس باعث ابطال ویزای من گردید. از ماجرای



کوتاه مشکل ویزای من می توان کل مشکل جامعه معاصر ایرانی را دریافت... برخی گروه ها در ایران هستند که یک چیز را می خواهند در حالی که گروه های دیگر خواهان چیزی کاملاً متفاوت با آن می باشند. آنها حتی نمی توانند در خصوص این مسئله ساده که آیا به یک نویسنده امریکایی ویزا بدهند یا نه به اتفاق نظر برسند. اگر آنها موفق به چنین کاری بشوند، البته بسیار مشتاق خواهم بود که بار دیگر به ایران بروم و از ملتی حمایت کنم که رویای بازگشت دموکراسی را به این کشور شگفت انگیز در سر می پروراند و به امید روزی هستند که تصویر دکتر محمد مصدق به دیوار تمام قهوه خانه ها و ادارات دولتی نصب شود.

پی نوشت ها:

\* این کتاب توسط انتشارات زیر به چاپ رسیده است:

- ۱- همه مردان شاه، مترجم: لطف الله میثمی با ارزیابی هایی از مهندس عزت الله سبحانی، مهندس فرید مرچایی و پروفسور پرواند آبراهامیان، نشر صمدیه، چاپ دوم ۱۳۸۵.
- ۲- همه مردان شاه، مترجم: شهریار خواجهیان، نشر اختران، چاپ اول ۱۳۸۲.
- ۳- همه آدم های شاه، مترجم: منیره شیخ جوادی (بهراد)، با مقدمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، نشر پیکان، چاپ اول ۱۳۸۲.

**صدام سالیان سال دوست ایالات متحده محسوب می شد. او یک دیکتاتور سرکوبگر بود ولی این موضوع در مورد بسیاری از دیکتاتورهایی که مورد حمایت ما قرار داشتند صدق می کرد**